

معرفی ادبیات اخلاقی

ناصر کاظم خانلو^۱، مرضیه سهرابی^۲

^۱ استادیار دانشگاه پیام نور همدان

^۲ دکتری زبان و ادبیات فارسی

چکیده

ادبیات اخلاقی یکی از زمینه های مهم در ادبیات فارسی است که تاریخی طولانی و غنی و نیز آثار فراوان و مشهوری دارد. آثار نوشته شده در این زمینه، از لحاظ زمانی و مکانی، بسیار گسترده و متنوع است، و به خصوص در ایران فراوانی این دسته از آثار ادبی قابل توجه است. شاید بتوان گفت که اکثر نوشته ها از موضوعات اخلاقی برخوردار هستند. زیرا هر نوشته مانند آئینه ای می باشد که معیارهای اخلاقی نویسنده در آن منعکس می شود. از این رو ما می توانیم با بررسی دقیق این نوشته ها، معیارهای اخلاقی نویسندگان آن را بشناسیم. ادبیات اخلاقی شامل "آیین پادشاهان"، در ایران قبل از اسلام بوده است و بعد از ظهور اسلام نیز نه تنها از اهمیت آن کاسته نشده، بلکه با اضافه شدن عقاید و نظریه های اسلامی، مضامین آن افزایش و گسترش یافته و تا به امروز نیز آثار برجسته زیادی در این زمینه تألیف شده است. از سوی دیگر این آثار ضمن تأثیر پذیری از شرایط زمانی با مفاهیم دیگری مانند نظریات فلسفی و سیاسی آمیخته شده اند. اما علی رغم تداخل زمینه های مختلف ادبی با یکدیگر، این آثار همچنان به عنوان یک زمینه و موضوع مستقل در عرصه ادبیات فارسی مطرح اند.

واژه های کلیدی: اخلاق، ادبیات اخلاقی، حکمت.

۱. تعریف اخلاق

کلمه عربی "اخلاق" جمع خُلُق به معنای خوی، عادت و سجیه است. در لغت نامه دهخدا "اخلاق" به معنی "دانش بد و نیک خوی ها، یکی از بخش های فلسفه عملیه، و آن تدبیر انسان است نفس خود را یا یک تن خاص را" آمده است. (لغت نامه، ذیل اخلاق)

در ایران قبل از اسلام نیز کلمه frahang تقریباً همین معنا را داشته است. (cf. Rahman: ۱۹۸۵: ۷۲۳-۷۱۹) خواجه نصیرالدین طوسی خلق را این چنین تعریف می کند: "خلق ملکه ای بود نفس را مقتضی سهولت صدور فعلی از وی احتیاج به فکری و رویتی." (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۰) و او نفس را به طبیعت و عادت تقسیم کرده است. باید توجه داشت که مفهوم اخلاق در نزد اقوام و گروه های مختلف به علت عوامل و اعتقادات گوناگون فرهنگی و مذهبی، متفاوت است. زیرا معیارهای اخلاقی هر گروهی با فرهنگ و اعتقادات آن گروه ارتباط مستقیم دارد. افلاطون این حالت را این چنین بیان می کند: "ما از کودکی معتقداتی درباره عدالت و زیبایی داریم که اثر آنها در پرورش روح ما مانند اثر مراقبت پدر و مادر است و ما به احترام و رعایت آن اصول خو گرفته ایم." (افلاطون، ۱۳۶۰: صص ۴۴۰-۴۴۱) اما مفهوم اخلاق را به طور کلی می توان این چنین بیان کرد که: "اخلاق، خوی و ملکه ای است در موجود ذی شعور و اراده که منشأ افعال است، و این افعال برخی فطری و برخی اکتسابی و تحت تأثیر علم و اراده انسان ها است." (پناهی، ۱۳۷۸: ۵۷). یکی از مفاهیم اخلاقی این می باشد که از < نیک > و < بد > یا < حسن > و < قبح > و آثار جانبی آنها در اعمال خود آگاه شویم، برای پی بردن به این مطلب، توسل به دین و آموزه های مذهبی که از پایه های اصلی فرهنگ جامعه است، بسیار مفید می باشد.

۲. اخلاق در دوران پیش از دوره اسلامی

اخلاق را در ادیان ایرانی به طور کلی می توان به دو بخش تقسیم کرد: یکی اخلاق در ادیان پیش از اسلام، و دیگری اخلاق در اسلام.

در ایران قدیم، سه پایه عقیدتی زرتشتیان "پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک" بود. آنان معتقد بودند زرتشتیانی که بر اساس این عقیده با راستی و صداقت زندگی کنند، می توانند وارد بهشت شوند. یعنی انسان مسئول اعمال خود است و فرشتگان مأمور ثبت اعمال، و کارهای خوب و بد هستند و در نتیجه انسان به بهشت یا دوزخ فرستاده می شود. (دوستخواه، ۱۳۶۲: صص ۳۸، ۴۸، ۵۲، ۷۴، ۱۰۶) تکامل اخلاقی در عقیده زرتشتیان از پندار نیک (حکمت نظری) آغاز می شود و منجر به گفتار نیک و کردار نیک (حکمت عملی) می شود. اخلاق زرتشتیان را می توان به سه مرحله تقسیم کرد.

اول: انسان موظف است اهورامزدا، خدای نیک را پرستش کند و ظاهر و باطن خود را از آلودگی و ظلمت پاک کند.

دوم: همکاران اهورامزدا را محترم بدارد. (دوستخواه، ۱۳۶۲: صص ۵۳-۵۴، ۲۳۲-۲۳۳، ۲۴۲، ۲۶۷)

سوم: نیکی و پاکی را در سراسر جهان اشاعه دهد. (دوستخواه، ۱۳۶۲: ۵۵)

در دین زرتشت، هدف علم اخلاق رسیدن به مینو و یافتن اندیشه پاک و کرداری منزه از پلیدی است تا به یاری "سپندار مینو یا اهورا" برخیزند، و انگر مینو یا اهریمن را از پای درآورند. (دوستخواه، ۱۳۶۲: ۳۷-۳۹، ۸۷) براساس این افکار، می توان گفت که هدف کلی از تعلیمات اخلاقی در دین زرتشت گسترش خوبی ها و فایده آمدن بر پلیدی هاست.

در دین زرتشت راه رسیدن به هدف متعالی اخلاق و کمال است و برای این کار شش مرحله وجود دارد. ۱- پرستش خدا، ۲- یاری خواستن از او، ۳- پرهیز از گناه و کمک جستن از اهورامزدا در این امر، ۴- احترام به حقوق دیگران، ۵- مبارزه با تبهکاران، ۶- محبت به مخالفان برای هدایت ایشان، کسی که این مراحل را طی کند. (دوستخواه، ۱۳۶۲: صص ۴۹-۵۱-۸۶-۱۲۸-۳۸۴)

علاوه براین، یکی از ویژگی های عقاید آنان این بود که می گفتند فراز و نشیب این دنیا با کیفیت خوی و اعمال پادشاه ارتباط دارد؛ به طوری که اگر پادشاه اعمال خوبی داشته باشد، جهان در امنیت خواهد بود و زندگی مردم رونق پیدا خواهد کرد اما اگر

خوی و رفتار پادشاه بد باشد، جهان نظم و انسجام خود را از دست می دهد و مردم دچار بدبختی می شوند. وجود پادشاهان در آن زمان با واژه *frahang* که با اخلاق معنی یکسانی داشت، ارتباط محکمی داشته است زیرا در عقاید ایرانیان قدیم، پادشاه به دلیل خوی و رفتار خوب است که از سوی خدا به مقام پادشاهی منصوب می شده است. در واقع، این عقیده ایرانیان قدیم، یکی از پایه های عقاید زرتشتیان را تشکیل داده و بر جهان بینی آنان تأثیر گذاشته است. کتیبه ها و منابع زرتشتی نیز بیانگر این عقیده اند که رفتار پادشاهان باید بر اساس " عدل " و به گونه ای باشد که عدل و داد را در جامعه تحقق بخشد. از این رو طبیعی است که در این زمان برای پادشاهان اندرزننامه های مختلفی تألیف شده باشد. بنابراین می توان گفت که اندرزننامه ها نیز مانند کتب زرتشتی یکی از قدیمی ترین آثار اخلاقی ادبیات فارسی محسوب می شوند. (رجوع شود به کتب زیر *بند رز اوستر دانا، اخلاق ایران باستان، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، اوستانامه مینوی، اخلاقیات*)

بدون شک پادشاهان ایرانی قبل از اسلام با دین زرتشت در ارتباط بودند و بدین وسیله از مردم عامه تمییز داده می شدند؛ چراکه وجود آنان دارای " فر ایزدی " بود و وجود این " فر ایزدی " ایجاد می کرد که آنان عادل باشند و عدل یکی از شرایط پادشاهی بود. خداوند به شخصی که شایستگی پادشاهی در این دنیا را داشته باشد، فر ایزدی می دهد و وقتی که او شایسته پادشاهی نباشد، این فر ایزدی را از او سلب می کند و او را از بین می برد. این عقیده در ایران دوره اسلامی نیز به عنوان یکی از شرایط پادشاهی در افکار دانشمندان از جمله غزالی دیده می شود. به علاوه، آنان ملزم بودند که در عرصه هنر و زمینه های مختلف مهارت داشته باشند. متأسفانه بسیاری از منابع موجود در این زمینه در دوره اسلامی از بین رفته است اما بعضی از آنها به زبان عربی و زبانهای دیگر ترجمه شده است، برای مثال در قرن اول هـ ق کلیله و دمنه که در دوره ساسانی از زبان سانسکریت به فارسی میانه بر گردانده شده بود، به عربی ترجمه شد. در زمینه مذهبی نیز بسیاری از کتب نظری زرتشتیان در این زمان به زبان اوستا تألیف شد و تا امروز مانده است.

از طریق این منابع می توان بررسی کرد که مردم در این دوره چه عقایدی داشتند و این عقاید و افکار قدیم در ایران دوره اسلامی چه تأثیری گذاشته است؟ (Lambton, ۱۹۷۰, pp. ۴۱۹-۴۴۲)

۳. افکار یونانی

وقتی که افکار و ادبیات اخلاقی در ایران را بررسی می کنیم، نمی توانیم اخلاقیات قبل از اسلام را نادیده بگیریم. اما باید توجه داشته باشیم که این اخلاقیات هرگز اخلاقیات اصیل ایرانی نبوده است. محققان عقیده دارند که علوم و عقاید یونانی از طریق یونانیانی که بعد از تهاجم اسکندر و انقراض سلسله هخامنشی در ایران زندگی می کردند، به ایران آورده شده و بر افکار و عقاید ایرانی تأثیر گذاشته است. از جمله این علوم و عقاید در این دوره می توان به افکار دموکریتوس، هسیودوس و سقراط اشاره کرد. با این حال مقدار تأثیر این افکار بر عقاید و اندیشه های ایرانیان در این دوره به طور دقیق معلوم نیست. اما بعد از ظهور اسلام، به طور جدی بسیاری از آثار یونانی در جهان اسلام به زبان عربی ترجمه شده و بر علوم اسلامی و به خصوص در زمینه نظریه فلسفی و سیاسی تأثیر گذاشته است. (AKLAQ, ۱۹۸۵: ۷۲۱) این افکار و فلسفه جدید نه تنها در علوم الهی و فلسفه اسلامی بلکه در آثار اخلاقی نوشته شده براساس این علوم، نیز تأثیر زیادی داشته است.

ارسطاطالیس یکی از فلاسفه قدیم یونانی است که آراء و اندیشه های او بر علوم اسلامی تأثیر گذاشته است. او که مؤلف " اخلاق نیکوماخس " است، در مورد اخلاقیات در اثر خود توضیح داده و این نتیجه را گرفته است که انسان باید با فضایل عالی - که او به دو دسته اخلاقی و عقلانی تقسیم کرده است - خرد خود را تکامل بخشد و به مقصد نهایی که عالی ترین نوع " خیر " است، برسد. ارسطاطالیس فضایل را شامل حکمت، شجاعت، عفت و عدالت می داند و آن را به دو بخش فضایل اخلاقی از قبیل شجاعت، اعتدال، بزرگ منشی و عدالت و نیز فضایل عقلانی از قبیل حکمت، تدبیر و تأمل تقسیم می کند و از دیدگاه وی شرط اساسی سعادت در زندگی داشتن فضایل عقلانی است. (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد اول، ص ۴۶) وی دو وجه امتیاز بارز برای اعمال خوب و فضیلت آمیز قائل می شود: یکی آن که عمل انجام شده درست و مقتضای اوضاع و احوال باشد. دیگری آن که محرک آن عمل، حسن نیت و انگیزه خیر باشد.

از دیدگاه او، "خیر" به معنی سعادت است و با "بهبتر زیستن" و "توفیق یافتن" و "سعادت‌مند شدن" به یک معنی است (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد اول، ص ۵۰) "با وجود این، ما مرد حکیم را به علت استعدادهایی که واجد است، ستایش می‌کنیم و در بین این استعدادها آنچه زبینه مدح و ستایش است، فضیلت می‌نامیم." (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد اول، ص ۸۶) و "فضایل اخلاقی آن است که در مواجهه با لذات و آلام بهترین رفتار ممکن را به ما عطا کند و رذیلت، درست برعکس آن است." (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد اول، ص ۹۲)

از نظر ارسطاطالیس، سعادت فعالیت توأم با فضیلت است. فضیلت نه طبیعی است و نه غیر طبیعی، بلکه انسان از بدو تولد استعداد کسب فضیلت را دارد و این استعداد در عمل و ممارست، نمایان و ملکه می‌گردد. وی در اثر خود اعمالی را که موجب کسب فضیلت می‌گردد، مفصلاً بررسی می‌کند. وی براساس تجربه خود، نتیجه می‌گیرد که فضیلت اخلاقی رعایت حد وسط است (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد اول، ص ۱۱۰) و رابطه بین فضایل اخلاقی و عقلانی این است که "فضیلت اخلاقی معطوف به غایت است و فرزندی هم ما را وادار به اعمالی می‌کند که رهنمون به سوی غایت هستند." (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد دوم، ص ۴۳)

یکی از نکات مهم نظر ارسطاطالیس این است که جزء فضیلت محسوب نمی‌شود. دیگری آن است که فرد نیک کسی است که در انجام اعمال نیکش احساس لذت کند. (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد دوم، ص ۲۲-۲۷)

سعادت به عنوان شرط مکمل به چنین مؤیداتی نیاز دارد. از اینجاست که "طالع موافق"، و گروهی "سعادت" را با فضیلت همسنگ می‌دانند. (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد دوم، ص ۷-۲۷)

فضیلت و اعتدال سعادت است اما محال است که بدون منابع و وسایط بتوان افعال نیک را انجام داد. از این رو، باید برای نیل به سعادت، مراحل زیر را طی کرد:

۱ - دانایی و بصیرت ملکه فرد شود.

۲ - اراده و آزادی انجام اعمال فضیلت‌آمیز را داشته باشد.

۳ - وضع روانی ثابت و غیر متزلزل در انجام اعمال اخلاقی را داشته باشد.

ارسطاطالیس عقیده دارد که فضیلت نه فطری است و نه ذاتی. از نظر او اخلاق علمی نیست که انسان به وسیله آن عالم شود. از آنجا که علم سیاست شامل علوم دیگر است، "غایت سیاست خیری خواهد بود که اختصاص به انسان دارد. اگرچه درواقع خیر فرد و خیر مدینه یکی است، باوجود این، حفظ رعایت خیر مدینه مهم تر است، زیرا خیر هرچند برای فردی که بر کنار از اجتماع باشد مطلوب است، ولی خیر مدینه بر خیر فرد مقدم و مقدس تر است." (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد اول، ص ۴۷)

وی می‌گوید که هدف و غرض سیاست عالی‌ترین اهداف و اغراض است. زیرا که هدف علم سیاست این است که مردم را برای کسب فضیلت پرورش می‌دهد. (ارسطاطالیس، ۱۳۸۱، جلد اول، ص ۷۴)

فضایل عقلانی با درجه و میزان عقل در نزد هرکس متغیر است و تقویت عقل از طریق علم به اکتساب اعمال و پاداش نیک کمک می‌کند. او بر اساس این عقیده، فضایی را که انسان را به سعادت رهنمون می‌شود، مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد. او در مطالعه فضیلت به عمل یا تمرین اهمیت می‌دهد و در عین حال به واقعیات اجتماعی و تاریخی جامعه نیز توجه می‌کند. او قصد دارد از طریق این دو فعالیت، علم سیاست یعنی علم برای سعادت‌مند شدن را تشکیل دهد.

افلاطون که یکی از بزرگ‌ترین فیلسوفان یونانی است و افکار او بر نظریه‌های فلسفی اسلامی بسیار تأثیر گذاشته است، فضیلت را این‌گونه تعریف می‌کند: "تندرستی و زیبایی و سلامت نفس، حسن است و بیماری و زشتی و ضعف نفس، عیب." (افلاطون، ۱۳۶۰: ۲۵۹-۲۶۰) از نظر او بهترین زندگی آن است که "به جزء حکمت دوست نفس دست می‌دهد و همین جزء بر نفس او حکومت می‌کند. و اشخاصی که این چنین زندگی می‌کنند، براساس تجربه، بصیرت و استدلال درمورد همه امور قضاوت می‌کنند." (افلاطون، ۱۳۶۰: ۵۳۰)

افلاطون کمال نفس انسانی را نیل به سعادت می‌داند که با گرایش به عدالت و دوری از ظلم ممکن می‌شود. اما از نظر

وی، سعادت در نظر اشخاص مختلف است و می توان مردم را به سه گروه تفسیم کرد :

۱- گروهی که نفع طلبی را هدف زندگی خود قرار داده اند، و به جز پول و ثروت به چیزی فکر نمی کنند.

۲- گروهی که جاه را آرمان قرار داده اند و برای کسب افتخارات دنیوی تلاش می کنند.

۳- گروهی که هم دوستدار حکمت هستند و هم در پی لذت وصول به حقیقت هستند.

سعادت‌مندترین این گروه کسانی هستند که درک حقیقت را هدف می دانند و این باید سرمشق باشد. (افلاطون، ۱۳۶۰: ۵۲۸-۵۲۶) به طور کلی می توان گفت که علم، فرزانی و رعایت اعتدال در نظر افلاطون سعادت است و در نظر ارسطاطالیس اعتدال و فضیلت سعادت است.

از نظر افلاطون، برای تربیت انسان و تعلیم صحیح او، محیط اجتماعی مناسب لازم است و این تربیت برای حکمرانان اهمیت ویژه ای دارد. زیرا آنها باید برای تحقق حکومت صحیح، به صورت حکیم و عاشق علم، خویشندار و طالب راستی و درستی تربیت شوند. افلاطون در مورد پرورش نسل جدید تأکید می کند. از نظر وی، پرورش مقدماتی جسم در محیط سالم با تربیت صحیح شروع می شود و با آموزش دیگر علوم به پایان می رسد. بعد از آن، افراد سرآمد تحت تعلیم، پنج سال تحت تعلیم قرار می گیرند تا برای جامعه و حکومت مفید باشند. (افلاطون، ۱۳۶۰: ۴۴۵-۴۳۷)

نظریه ها و اصطلاحاتی که فلاسفه یونانی آنها را این چنین تعریف کرده بودند، در آن دسته از علوم اسلامی که شامل آموزه های اخلاقی هستند، تأثیر زیادی گذاشته است. اما در دیدگاه فلاسفه اسلامی، عقل نه تنها معیار حسن و قبح اعمال انسان نبوده، بلکه شرع نیز از جایگاه مستحکمی برخوردار بوده است.

۴. اخلاق در اسلام

در دوران نخستین ظهور اسلام، به تدریج با گسترش مناطق تحت سلطه مسلمانان از جمله ایران و شام فرهنگ و تمدن این نواحی رفته رفته زیر نفوذ علوم اسلامی درآمد و علم اخلاق نیز متأثر از آراء و اندیشه های متفکران اسلامی به رشد و پویایی خاصی دست یافت.

اسلام بیش از همه، بر افکار و ادبیات اخلاقی ایرانی تأثیر گذاشت. به طور کلی منظور ما از اسلام، قرآن، احادیث و تفاسیر آنها می باشد که حاوی مضامین اخلاقی بسیار بلندی است. اخلاق در اسلام، شامل تمام زمینه های شخصی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره می شود و این موارد با عقاید دینی ارتباطی تنگاتنگ دارد و غیر ممکن است که از هم جدا شوند. در اسلام به وجود فضایی مانند مسئولیت نسبت به خدا، عدل، بخشندگی، صداقت، تعاون، برادری، ایثار و الخ تأکید می شود (AKLAQ، ۱۹۸۵: ۷۲۱) و بالاتر از همه این موارد، اخلاق عالی است که اساس صلاح دنیا و نجات آخرت است. (پناهی، ۱۳۷۸: ۵۱)

هدف اخلاق تکمیل مکارم بشر است. مسلمانان متقی و پارسا، نه ظلم می کنند و نه ظلم می پذیرند، از امور حرام جلوگیری می کنند، و جهان آخرت را مأوای اصلی خود می دانند. انسان ها باید تلاش کنند که براساس عبادات، زندگی خود و جامعه را به سوی خیر سوق دهند. برای مثال، در مورد نماز این چنین تعریف شده است: سوره عنکبوت، آیه ۴۵: " اتل مآ أوحی إلیک من الکتب و أقم الصلوة إن الصلوة تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله أكبر و الله یعلم ماتصنعون." (سوره عنکبوت، آیه ۴۵) ای محمد، بخوان از کتاب آسمانی آنچه را که به تو وحی شده است و نماز را بر پای دار. که نماز از کارهای ناشایست و ناپسند باز می دارد. و حقا که یاد خداوند بزرگ تر است و خداوند آنچه را می کنی، می داند) و همچنین: " و الذین اجتنبوا الطغوت أن یعبودها و أنابوا إلی الله لهم البشری فبشر عباد. الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم أولوا الألباب." (سوره زمر، آیات ۱۷-۱۸) : و آنان که از طاغوت دوری گزیده اند از آنکه آن را بپرستند و رو به سوی خدا آورده اند، مژده دارند. پس به آن بندگان مژده ده. کسانی که سخن ها را می شنوند، آنگاه از بهترینش پیروی می کنند. اینانند کسانی که خداوند هدایتشان کرده و ایشانند خردمندان. خواجه نصیرالدین طوسی، یکی از دانشمندان ایرانی، در تعریف اخلاق می گوید: " خلق ملکه ای بود نفس را مقتضی

سهولت صدور فعلی ازو بی احتیاجی به فکری و رویتی. " از نظر وی، ملکه کیفیتی نفسانی است و آن به سبب وجود آن دو چیز است: طبیعت و عادت. طبیعت آن است که اصل مزاج شخص چنان اقتضا کند که او مستعد حالی باشد از احوال و عادت آن است که شخص ابتدا با تفکر و سپس با اختیار و به تکلف در آن شروع کند و با ممارست و تکرار به آن الفت گیرد و بعد از الفت به سهولت و بدون تفکر از او صادر می شود و خلق او می شود. (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۱-۱۰۲)

از نظر خواجه نصیر الدین طوسی پایه نیک و بد اخلاقی، عقل است. او فضیلت را که "سعادت" نامیده است، به سه مرتبه تقسیم می کند:

مرتبه اول: فضایی که مردم آن را سعادت نامیده اند، و آن صرف اراده و طلب در مصالح خویش در همین عالم محسوس و امور حسی است که متعلق به نفس و بدن است؛ مشروط به رعایت اعتدال در آن چه ملایم احوال است. گرچه هنوز آدمی از اهوا و شهوات خالی نباشد ولی حد اعتدال نگه دارد، و معنی اعتدال نگهداشت حد وسط بین درخواست نفس و فرمان عقل است.

مرتبه دوم: فضیلت صرف اراده و همت در امری افضل از امور نفس و بدن است و معرّا از اهوا، شهوات و امور حسی است، و به جز آن چه ضروری و ناگزیر باشد التفات نکند. افراد در این مرتبه از فضائل درجات متفاوت و رو به تزاید دارند، از جهت اختلافشان در طبایع، عادات، علم، فهم، معرفت، همت، شوق و تحمل مشقت.

مرتبه سوم: فضیلتی است که افعال مردم همه الهی محض شود و افعال الهی خیر محض است، و فعلی که خیر محض است فاعلش برای غرضی جز نفس آن فعل، آن را انجام نمی دهد. بدین معنی که افعال الهی را برای جذب حظّی، عوضی، مباحثاتی یا دفع مجازاتی انجام نمی دهد بلکه فعل او به عینه غرض اوست و این منتهای حکمت است. (طوسی، ۱۳۷۳: ۸۹-۹۱)

خواجه نصیر الدین طوسی سعادت را به "لذتی در سیرت حکمت" تعبیر می کند و سیرت های اصناف خلق را به سه نوع تقسیم می کند:

اول: سیرت لذت که غایت افعال نفس شهوی بود.

دوم: سیرت کرامت که غایت افعال نفس غضبی بود.

سوم: سیرت حکمت که غایت افعال نفس عاقله بود و این اشرف و اتم سیرت هاست. (طوسی، ۱۳۷۳: ۹۶)

وی لذت را به لذت عقلی و حسی تقسیم می کند و از نظر وی لذت عقلی کامل تر از لذت حسی است و انسان باید حکمت را با دل تهی از لذات حسی بیاموزد. (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۵)

خواجه نصیرالدین طوسی در مورد علم اخلاق این چنین می نویسد: "..... نفس انسانی را چگونه خلقی اکتساب توان کرد که جملگی افعالی که به ارادت او ازو صادر شود جمیل و محمود بود، پس موضوع این علم، نفس انسانی بود از آن جهت که ازو افعالی جمیل و محمود یا قبیح و مذموم صادر تواند شد به حسب ارادت او، و چون چنین بود اول باید که معلوم باشد که نفس انسانی چیست و غایت و کمال او در چیست و قوّت های او کدام است، که چون آن را استعمال بر وجهی کنند که باید، کمالی و سعادت می که مطلوب آنست حاصل آید....." (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۸)

از نظر خواجه نصیر الدین طوسی نفس بسیط است. (طوسی، ۱۳۷۳: ۴۹-۵۰) نفس جسم و جسمانی نیست. زیرا جسم مرکب و قابل انقسام است و هیچ جسمی قبول صورتی نمی کند تا وقتی که صورت قبلی از وی زایل نشود. وی عقیده دارد که هرکس علوم و آداب نزد او بیشتر جمع باشد، فهم و درک او بیشتر و برای تعلیم مستعدتر خواهد بود. وی اخلاق را امری نفسانی می شمارد و تغییر خلق را با ایجاد عادات حسنه میسر می داند. (طوسی، ۱۳۷۳: ۱۰۲-۱۰۵)

برخی از دانشمندان از جمله خواجه نصیر الدین طوسی بر تکمیل فضایی که بر عقل مبتنی است، جهت رسیدن به هدف اخلاقی که در بالا بیان شد، بسیار اهمیت می دهند. طبق این عقیده، عقل در درک امور نیک و بد، مستقل و بی نیاز از تعلیم خارج و بیرونی است. (پناهی، ۱۳۷۸: ۷۱) از نظر آنها، حسن و قبح اخلاقی عقلی است و از ابتکارات شرع و هیچ مقام دیگری نیست و در حکم خود هیچگاه نیاز به استمداد از منابع دیگری ندارد.

برای رسیدن به این مقصد، علم اخلاق که موضوعات اخلاقی را بررسی می کند، به وجود آمد و می توان گفت که هدف علم اخلاق در اسلام، ایجاد عدالت است. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۲۹) "سعدت انسانی که هدف علم اخلاق است، سه مرحله دارد. شناخت خداوند، کمال انسان و رسیدن به عدالت اجتماعی. در مورد این سه مرحله، اندیشمندان اختلاف نظر دارند. بعضی از آنها به یک یا دو مرحله بیشتر از مرحله دیگر اهمیت می دهند." در واقع اخلاق یک وسیله است که خدا و انسان را پیوند می دهد. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۳۱) هدف اصلی اخلاق، اتصاف به کمال است و آن به معنای برخورداری از امور مادی و دنیوی نیست. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۴۶) "**الذین آمنوا و عملوا الصلحت طوبی لهم و حسن مآب.**" (سوره رعد، آیه ۲۸): آنان که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، خوشا به حالشان و آنان نیک سرانجامی دارند) بلکه ایجاد عدالت در جامعه است و قانون اخلاقی باید به نیازهای مادی و معنوی نظر داشته باشد. علاوه بر این، باید به نکته دیگری نیز توجه کرد که در اسلام اخلاق وسیله است نه هدف هدف خداست و کمال انسان در بندگی است، و بندگی رابطه ایست میان خدا و بنده که غایت آفرینش انسان است: "**و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون.**" (سوره ذاریات، آیه ۵۶): و جن و انس را جز برای آنکه مرا بندگی کنند نیافریده ام)

و هدف غایی انسان تنها کسب رضایت خداوند است.

بدین ترتیب، هدف اخلاق در اسلام رسیدن به بهشت، و حد نهایی آن ملاقات خدا و جلب رضایت اوست که وصول به آن با رعایت عدالت در همه ابعاد انسانی ممکن است. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۳۷)

خداوند در قرآن هدف بعثت پیامبر (ص) را در سه مورد بیان کرده است:

اول: شناخت خداوند که عدالت با ولی نعمت است. "**یأییها النبی انا أرسلنک شهدا و مبشرا و نذیرا وداعیا الی الله یاذنه و سراجا منیرا.**" (سوره احزاب، آیات ۴۵-۴۶): ای پیامبر، ما تو را گواه و مژده آور و بیم دهنده فرستادیم. و فرا خواننده به سوی خداوند به حکم او و مانند چراغی روشن)

دوم: کمال انسان که عدالت فردی است تا در تاریکی نماند و به سوی نور و تکامل سیر کند، و پیامبران نقش هدایت کننده را برای رسیدن بدان ایفا می کنند. "**هو الذی ینزل علی عبده آیات بیأت لیخرجکم من الظلمت الی النور و إن الله بکم لرفوف رحیم.**" (سوره حدید، آیه ۹): اوست کسی که بر بنده اش آیات روشن نازل می کند تا شما را از تاریکی ها به نور باز برد. و به یقین خداوند در حق شما بخشنده و مهربان است.

سوم: بیان نقش پیامبران در هدایت و رسیدن به اهداف یاد شده و ایجاد عدالت اجتماعی. "**لقد أرسلنا رسلنا بالبینات و أنزلنا معهم الکتب و المیزان ليقوم الناس بالقسط و أنزلنا الحديد فیہ بأس شدید و منافع للناس و لیعلم الله من ینصره و رسله بالغیب إن الله قوی عزیز.**" (سوره حدید، آیه ۲۵): به راستی که رسولانمان را با دلایل روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان نازل کردیم تا مردم به داد رفتار کنند. و آهن پدید آوردیم که در آن مایه جنگ و ستیز و نیز بهره هایی برای مردم است و تا خداوند کسی را که دین او رسولش را در نهان یاری می کند، معلوم بدارد. بی گمان خداوند توانای پیروزمند است.

اسلام انسان را به تفکر ترغیب می کند و از لغزش ها و آفت های اندیشه بر حذر می دارد ر.ک. قرآن، سوره مجادله، آیه ۱۱، سوره عصر، آیات ۱-۳، سوره جاثیه، آیه ۲۳، سوره انعام، آیه ۳۲، سوره اعراف، آیه ۱۴۶، سوره حجرات، آیه ۱۲، سوره آل عمران، آیه ۱۹۱، سوره اسری، آیه ۳۶، سوره نجم، آیه ۲۳، سوره اسری، آیه ۸۵، سوره بقره، آیه ۱۷۰ و سوره احزاب، آیه ۶۷.

و منابع تفکر را این چنین بیان می کند:

۱- تفکر در طبیعت؛ زمین، آسمان، ستارگان، خورشید، حیوانات و سایر محسوسات پیرامون انسان. "**قل انظروا ماذا فی السماوات و الأرض و ما تغنی الایات و النذر عن قوم لایؤمنون.**" (سوره یونس، آیه ۱۰۱): بگو: بنگرید که چه چیزی در آسمان ها و زمین است؟ و آیات و هشدارها به گروهی که ایمان نمی آورند، سودی نمی بخشد.

۲- تفکر در تاریخ بشر و تحولات آن، عزت و ذلت اقوام و قانونمندی آنها، و بهره گیری از آنها در جهت سعادت انسانی. "

قدخلت من قبلکم سنن فسیروا فی الأرض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین." (سوره آل عمران، آیه ۱۳۷) به راستی پیش از شما وقایعی گذشته است. پس در زمین بگردید و بنگرید، سرانجام دروغ انگاران چگونه بود.

۳- تفکر در ضمیر انسان؛ قرآن ضمیر انسان را به عنوان یک منبع معرفت که آیات الهی و علایم کشف حقیقت در آن وجود دارد، معرفی می کند. "سنریهم آیاتنا فی الأفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق أولم یکف بریک أنه، علی کل شیء شهید." (سوره فصلت، آیه ۵۳) نشانه های خود را در کرانه های عالم و هم در نفس خودشان به آنان خواهیم نمایاند تا برای آنان روشن شود که آن حق است. آیا کافی نیست که پروردگارت بر همه چیز آگاه است؟

در دیدگاه اسلام علم و عمل صالح از راه های رسیدن به هدف است. علم یعنی حکمت، اشراف به حقایق اشیا، خیر کثیر و موجب رشد و تکامل است. ایمان نقش رسیدن به کمال را به عهده دارد و به نحوی، خود ایمان هدف است. ایمان موجب می شود که از طریق عبادات، انسان با خداوند پیوند برقرار کند. خصوصیت علم و ایمان چنین است:

علم : توانایی بخشیدن	ایمان : عشق و امید
وسيله	مقصد
سرعت دادن	جهت دادن
توانستن	خوب خواستن

در قرآن اعمال صالح، که به عنوان عامل رشد و کمال بیان می شود، اعمالی است که قرآن انجام آنها را ترغیب می کند: "إلا الذین صبروا و عملوا الصلحت أولئک لهم مغفرةٌ و أجر کبیر." (سوره هود، آیه ۱۱) مگر آنکه شکیبایی ورزیدند و کردار شایسته انجام دادند. اینان آمرزش و پاداشی بزرگ دارند.

و آن با ایمان به خدا توأم است و عمل بی ایمان فایده ای ندارد. "مثل الذین کفروا بریهم أعملهم کرماد اشتدّت به الريح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک هو ابضلال البعید." (سوره ابراهیم، آیه ۱۸) وصف آنان که به پروردگارشان کفر ورزیدند، چنین است که اعمالشان چون خاکستری است که باد در یک روز طوفانی سخت بر آن وزیده باشد. از آنچه به دست آورده بودند، هیچ بهره ای نمی توانند ببرند. این همان گمراهی دور و دراز است.

انسان باید علم و تفکر، ایمان و عمل صالح را باهم به کار گیرد. در شیوه تربیتی اسلام این گونه است که همه نیروهای داخلی و خارجی در حالت مسالمت هستند، و این موضوع در مقایسه با سایر روشهای تربیتی منحصر به فرد است. انسان باید عبادت را هدف اصلی خود قرار دهد.

عبادت یکی از روش های تربیت در اسلام است و وسیله ارتباط با خداوند و وسیله پرورش روان و مقابله با شهوات، پیشامدها و دشواریهاست. علاوه براین، انسان از طریق عبادت می تواند اتحاد با کائنات و محبت نسبت به آنها را ایجاد کند و بدان تداوم بخشد. "سبح لله ما فی السموت و ما فی الأرض و هو العزیز الحکیم." (سوره حشر، آیه ۱) آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است خدا را به پاکی یاد می کند و او پیروزمند فرزانه است. و "یعلم ما فی السموت والأرض و یعلم ما تسرون و ما تعلنون و الله علیم بذات الصدور." (سوره تغابن، آیه ۴) آنچه را که در آسمان ها و زمین است، می داند و آنچه را که نهان می دارید و آنچه را که آشکار می سازید، می داند. و خداوند به راز دل ها داناست.

روش تربیتی دیگر، ارائه نمونه عالی عملی است تا سرمشق قرار گیرد، و بدین جهت رسول اکرم (ص) را اسوه حسنه معرفی می کند. "لقد کان لکم فی رسول الله أسوة حسنة لمن کان یرجو الله و الیوم الآخر و ذکر الله کثیرا." (سوره احزاب، آیه ۲۱) به راستی برای شما، برای کسی که پاداش خداوند و روز قیامت را امید می دارد و خداوند را بسیار یاد می کند، در رسول خدا سرمشقی نیکوست. در کنار الگوپذیری، قرآن، تربیت با پند و اندرز و تربیت با داستان گویی را نیز به کار می برد.

اسلام ایجاد عادات خوب را به عنوان وسیله تربیتی مورد استفاده قرار می دهد و هرچیز خوب و خیری را تبدیل به عادت می کند.

۵. اخلاق از نظر اهل تصوف

اخلاقی که فلاسفه و دانشمندان در دوره اسلامی آن را بررسی کرده اند، موجب پیدایش آثار اخلاقی زیادی شده است که این آثار در آثار ادبی نیز تأثیر گذاشته اند. علاوه بر این، تأثیر اخلاق صوفیه در ادبیات فارسی را نمی توان نادیده گرفت. زیرا ادبیات عرفانی یکی از ارکان ادبیات فارسی است و عرفا و زاهدان آثار خود را براساس برداشتهای خود از مفهوم " اخلاق " نوشته اند.

صوفی یا عارف را به طور مختصر می توان با عنوان " خداوندجو " تعریف کرد. شهاب الدین سهروردی اخلاق و احوال را سر صفات درونی می داند. " وجود سر صفات اندرون است، همچنان که طاعت سر صفات ظاهر است، و صفات ظاهر حرکت و سکون است و سر صفات اندرون احوال است و اخلاق است. " (سهروردی، ۱۳۷۴: ۹۵)

بنابراین از نظر وی " سر صفات اندرون " احوال و اخلاق خوانده می شود و احوال نیز که کم رنگ تر از مقامات است، اخلاق تلقی می شود. شخصیت اخلاقی از مجاهده با امیال نفسانی و شهوات جدا نیست. زیرا همواره دل با مجاهده در صدد یافتن وسایل صفا و برخورداری از نفحات روحانی است. (پناهی، ۱۳۷۸: ۵۶)

غزالی در بیان طریق صوفیان این چنین می نویسد: " و باطن صافی داشتن به ذکر بر دوام، تا خود را از هر چه جز حق است فراموش کند، آنگاه در باطن وی کارها پدید آمدن گیرد، که بدان عظمت خدای - تعالی - روشن می شود و چون مشاهده گردد..... آموختن علم معرفت است، نه علم کلام و علم های دیگر. " (غزالی طوسی، ۱۳۸۰: ۵۹۸)

از نظر صوفیه، انسان باید همواره با هوای نفس و شهوت مبارزه کند و بر اساس این افکار، نهایت و مقصد اخلاق صوفیان این می باشد که تنها خداوند را بطلبند و لذت های دنیوی را ترک کنند و با نفس و شهوت خود مبارزه کنند و از طریق این اعمال به درک حقیقت نائل شوند. برای رسیدن به این هدف صوفیان نیز به علم اخلاق که منشأ افعال آدمی است، اهمیت زیادی داده اند.

غزالی عقیده دارد که انسان در باطن چهار رکن دارد و " چون این چهار رکن استواید و معتدل و متناسب شود، خوشخویی حاصل آید. و آن قوت علم، و قوت خشم، و قوت شهوت، و قوت عدل است میان این سه قوت. " (غزالی طوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۴) اما غیر از پیغمبر، هیچ کس به این نکته یعنی به کمال اعتدال در این چهار خصلت نرسیده است. از این رو مردم برای نزدیک شدن به وی باید تلاش کنند " چه ایمان آوردن به خدای و رسول او بی ریب، آن قوت یقین است، و آن ثمر عقل است و منتهای حکمت. " (غزالی طوسی، ۱۳۷۴: ۱۱۷) از نظر او بنیان اخلاق عقل و شرع است و وی بر لزوم شناسایی آنها تأکید می کند بدین ترتیب غزالی مؤمنین را صاحب اعتدال می داند. و نجم الدین رازی شناخت دقیق امور و معرفت های عالی را نتیجه نور شرع می داند و عقل را در این وادی مقید به عقل می بیند (نجم الدین رازی، ۱۳۸۰: ۱۱۷) اما غزالی معتقد است پرورش عقل همراه نور شریعت هرکس را به قدر قابلیت وی، قابل مدرکات غیبی در آنها می کند. (غزالی طوسی، ۱۳۷۴: ۵۱-۵۲)

: " و سبب آنکه شریعت، دوزخ و بهشت جسمانی را شرح و صفت بیش کرد، آن بود که آن همه خلق بشناسند و فهم کنند. " (غزالی طوسی، ۱۳۷۴: ۱۰۹)

سنایی نیز مانند غزالی، عقل و شرع را پایه حسن و قبح می داند و عقل را به دو نوع تقسیم می کند: عقلی که تابع شرع است و مایه نیکی و تشخیص آن است، و دیگری عقل خود مختار و متکی به خود که در واقع عقیده است.

عقل را از عقیده باز شناس نبود همچو فریبهی آماس

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۲۹۸)

از نظر وی عقل، عقل دینی است و " بایدها " و " نبایدها "ی شرعی است. عقل دینی انسان را به حقیقت رهنمون می

شود

کن مکن در پذیرد از فرمان پس به جان گوید این بکن مکن آن
از پی مصلحت نه بهر هوس بیشتر میل او بود به دو کس

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۲۹۶)

و تحت تعلیم حق و تحت فرمان شرع قرار می دهد. این عقل دینی بد و خوب یا حلال و حرام را تشخیص می دهد.

عقل دانست خوی بخل از جود عقل بشناخت بوی بید از عود

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۳۰۱)

پاک و مردار بر یکی خوانست جز به عقل این کجا توان دانست

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۳۰۳)

عقل دینی معیارهای حسن، قبح را از حق گرفته است و بالاتر از همه عقل سایه خداوند در کشور وجود است و این عقل با فرامین الهی در راستای هم قرار می گیرند.

عقل سلطان قادر خوش خوست آنکه سایه خداش گویند اوست

(سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۲۹۷)

عقل تا پیش گوی فرمان است	سخنش هم قرین قرآن است (ص ۲۹۸)
عقل فرمان پادشاهی است	نزی لاهی و ملاهی است
وین سلاطین که ز ره دین اند	نه سلاطین که آن شیاطین اند (ص ۳۰۰)
در گذر از کیاست او باش	عقل دین جو و پس رو او باش
عقل دین مر ترا نکو یاریست	گر بیابی نه سرسری کاریست
عقل دین مر ترا چو تیر کند	بر همه آفریده میر کند
عقل دین جز هدی عطا نکند	تا نبردت به حق رها نکند (ص ۳۰۳)

مولوی نیز معیار تشخیص حسن و قبح را شرع می داند.

زیرکی بفروش و حیرانی بخر	زیرکی ظنست و حیرانی نظر
عقل قربان کن به پیش مصطفی	حسبی الله گو که الله ام کافی (مولوی، ۱۳۸۱: ۷۹۵)

عطار نیز عقل دینی را می ستاید.

عقل را قل باید و امر خدای	تا شود هم رهبر و هم رهنمای
علم عقل تو به فرمان رفتنست	نه به عقل فرد حیران رفتنست
علم جز بهر حیات حق مخوان	وز شفا خواندن نجات خود بدان
علم دین فقه است و تفسیر و حدیث	هر که خواند غیر این گردد خبیث
مرد دین صوفیست و مقری و فقیه	گر نه این خوانی منت خوانم سفیه
این سه علم پاک را مغز نجات	حسن اخلاقت و تبدیل صفات

(عطار، ۱۳۸۰: ۵۴-۵۵)

در دیدگاه عطار عقل مانند چراغ است و آن می تواند انسان را به معرفت و کمال برساند. اما نزد جاهل موجب دور افتادن از طریق می شود.

عقل اگر جاهل بود جانست برد	ور تکبر آرد ایمانست برد
عقل آن بهتر که فرمان بر شود	ورنه گر کاهل شود کافر شود

(عطار، ۱۳۸۰: ۳۳۹)

از نظر عطار، عقل دینی و اوامر شرع، حسن و قبح امور را نشان می دهند، اما رسیدن به حقیقت آنها با شوق ناشی از عشق میسر است.

از نظر عطار، عقل گرچه توان تشخیص حسن و قبح را دارد اما مقابل ذره ای از عشق تهیدستی بیش نیست و راه معرفت، مردی عاشق می طلبد.

ظلم و عدل و زشت و خوب و کفر و دین از جهان عقل می خیزد یقین
گر جهان عقل را برهم نهی ذره عشقش کند دستی تهی

(عطار، ۱۳۸۰: ۳۴۴)

این چه کار تست ؟ مردانه درآی عقل برهم سوز و دیوانه درآی

(عطار ، ۱۳۸۳: ۴۲۱)

عشق اینجا آتش است و عقل دود عشق کامد درگریزد عقل زود

(عطار ، ۱۳۸۳: ۳۸۶)

مولوی عقل را به عقل مذموم و عقل ممدوح تقسیم می کند. عقل مذموم آن است که دنبال دفع مضرت، جلب منفعت و در خدمت منافع دنیوی است و عقل ممدوح عقل الهی (ایمانی) است که به کار دین و معاد مشغول است و پاسبان دل است و تشخیص حسن و قبح با این عقل ایمانی میسر است.

بس نکو گفت آن رسول خوش جواز ذره عقلت به از صوم و نماز (مولوی، ۱۳۸۱: دفتر۵: ۸۴۲)

عقل ایمانی چو شحنه عادلست پاسبان و حاکم شهر دلست (مولوی، ۱۳۸۱: دفتر۴: ۷۲۴)

فرق زشت و نغز از عقل آورید نی ز چشمی کز سیه گفت و سپید (مولوی، ۱۳۸۱: دفتر۶: ۱۱۸۷)

مولوی عقیده دارد که عقل جزوی است که قابل تعلیم است و با تعلیمات شرع کامل می شود.

قابل تعلیم و فهم است این خرد لیک صاحب وحی تعلیمش دهد (مولوی، ۱۳۸۱: دفتر۴: ۱۲۹۶)

جهد کن تا پیر عقل و دین شوی تا چو عقل کل تو باطن بین شوی (مولوی، ۱۳۸۱: دفتر۴: ۲۱۷۸)

بدین ترتیب معیار حسن و قبح در نظریه تصوف عقل و شرع است همراه با معیار دیگر یعنی داشتن دل صافی و کشف آن است که حقایق امور در آنها منعکس شود. (پناهی ، ۱۳۷۸: ۹۲)

نویسندگان عارف خلق نیکو را به تبعیت از اسلام می پسندند. برای مثال سنایی می سراید :

خوی نیکو ترا چو شیر کند خوی بد عالم از تو سیر کند (سنایی غزنوی، ۱۳۷۷: ۱۰۳)

و مولانا می گوید:

من ندیدم در جهان جستجو هیچ اهلیت به از خوی نکو (مولوی، ۱۳۸۱: دفتر۳: ۲۳۸)

از نظر آنها اصل خلق نیک رعایت جانب الهی در اعمال و احوال و تطابق اعمال با شرع است. انسانها باید خلق خود را تکامل کنند و اعتدال را به دست بیاورند. اما این کار بسیار دشوار است. از این رو آنها باید همیشه تلاش کنند تا برای تغییر خلق، ایمان و راهنما و اراده قوی داشته باشند. (محمد غزالی، ۱۳۵۱: ج ۳: ۴۹۴-۴۹۵) شیخ شهاب الدین سهروردی معتقد است که خلق قابل تغییر است و اخلاق خوب هم می تواند موهبتی باشد و هم با کوشش بنده، اخلاق بد به خوب تغییر کند. (سهروردی ، ۱۳۷۴: ۱۰۷) هدف علم اخلاق از دیدگاه صوفیه، شناخت نفس است که منشأ افعال است. زیرا شناختن قوای آن به اکمال نفس ناطقه کمک می کند تا برای مبارزه با نفس اماره آماده شود. غزالی هدف علم اخلاق را معرفت و اعتدال روح انسانی بیان می کند. از نظر وی معرفت با مجاهدت و ریاضت " حقیقت معرفت را خود راهی دیگر است و رای این هر دو مقام. و مقدمه آن، مجاهدت است : تا کسی راه مجاهدت و ریاضت نرود تمام، وی بدان درجه نرسد و مسلم نباشد وی را بدان دعوی کردن، که زیان آن بیشتر از سود وی باشد. " (محمد غزالی، ۱۳۸۰: ۱۲۴)

و اعتدال روح با شریعت میسر می شود. " روح انسانی علوی را - که آن حقیقت دل است - اعتدالی است که علم اخلاق و ریاضت - که از شریعت بشناسند - اعتدال این نگاه دارد و آن سبب صحت وی باشد..... " (محمد غزالی، ۱۳۸۰: ۸۸)

غزالی رعایت حد وسط و اعتدال را سعادت می داند. وی اشتغال کامل به دنیا را موجب بدبختی و توجه کامل به آخرت را باعث نیک بختی می داند.

غزالی سعادت دنیوی را در دستیابی به سه نوع فضیلت طبقه بندی می کند:

۱- فضیلت نفس مانند علم و خوشخویی

۲- فضیلت تن مانند صحت و سلامت

۳- فضیلت های بیرونی مانند مال

غزالی معتقد است فضیلت نفس عالی تر از فضایل دیگر است؛ "چه نفس جوهر شریف مطلوب است، و سعادت او در آن است که علم و معرفت و مکارم اخلاق را خدمت کند، و آن را صفت ذات خود گرداند." (محمد غزالی، ۱۳۵۱: ج ۳: ۴۹۴-۴۹۵) از نظر وی، سعادت انسان در مخالفت با نفس است و ریاضت نفس وسیله رسیدن به خیر آخرت است. وی عقیده دارد که علما و حکما اتفاق نظر دارند که برای رسیدن به سعادت آخرت راهی نیست بجز باز داشتن نفس از هوی و مخالفت با شهوت ها، پس این دو بر انسان واجب است. (محمد غزالی، ۱۳۵۱: ج ۳: ۴۹۴-۴۹۵)

در نظر نویسندگان عارف، هدف اخلاق وصول به حقیقت است و آن را اصطلاحاً "فناء فی الله" می-نامند. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۳۷) منظور صوفیان از اهداف اخلاق، سیر الی الله و سیر فی الله است. آنان اول باید خود را بشناسند و جایگاه خود را در عالم درک کنند و بعد از آن، به معرفت پروردگار دست یابند. (محمد غزالی، ۱۳۸۰: ۷۱-۷۲) در نتیجه معرفت، محبت و عشق به خدا نیز در دلشان به وجود می آید و از طریق مخالفت با نفس، گامی به کمال نزدیک تر می-شوند و عشق به خدا در وجود آنان موجب جلب هدایت به سوی اهداف اخلاقی می شود. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۵۵) ر.ک. (نجم رازی، ۱۳۸۰: ۱۲۳-۱۲۵) (سنایی، ۱۳۷۷: ۶۳-۶۴) صوفیان به مجاهده با نفس و شهوت و ترک لذت دنیوی اهمیت داده و تزکیه و تربیت نفس را برتر از علم دانسته اند رسیدن به حقیقت پس از گذشتن از مرحله شریعت و طریقت است اما وصول به حقیقت بدون فنا ممکن نیست و رسیدن به این مرحله تنها از طریق عشق شدید به خدا میسر می گردد، نه از طریق علم. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۳۴)

صوفیان برای رسیدن به این هدف، از طریق هدایت پیشوایی که معمولاً پیر یا شیخ نامیده می شود، بتدریج راه آنها را می روند تا خود را به هدف مخالفت با نفس یا ریاضت برسانند. در تصوف، مریدان به خدمت طالبان حق توصیه می شوند. "یاد آور هرآنکه که شخصی بینی که شعله طلب در اندرون او مشتعل باشد، و ناپره شوق، او را بر طلب حضرت عزت داشته باشد، به خدمت او قیام نمای، که طالبان این راه، و قاصدان این درگاه، محبوب حضرت عزت اند." (سهروردی، ۱۳۷۴: ۳۸)

این خدمت در جهت ثواب آخرت ایجاد آرامش و رفاه سالکان است، و این جز با روحیه بخشش و ایثار ممکن نیست و این باور وجود دارد که کسی که با اخلاص خدمت کند، ثوابش بیشتر از نماز نوافل است. "..... و آنچه بر خادم غالب باشد، بخشش و ایثار بود، و فضل و فضیلت در خدمت بیند، و خدمت را ترجیح نهد بر نوافل و اعمال." (سهروردی، ۱۳۷۴: ۳۸) یکی از راه های هدایت مریدان این است که پیران و مشایخ کتاب هایی را در زمینه مسائل عرفانی و علوم الهی تألیف می کنند و در این کتاب ها چگونگی پیمودن این راه سخت و دشوار را به مریدان تعلیم می دهند. نجم الدین رازی فایده شنیدن احوال مشایخ را این چنین بیان می کند که از طریق آنها می توان به سنجش و ارزیابی صدق خویشتن پی برد. نیز ر.ک. همان، ص ۱۳. "متصوف نصیبی می یابد از حال صوفی، و متشبهه نصیبی می یابد از حال متصوف، و این تسلسل، از جذبات الطاف عنایت حق تعالی است با این امت، تا این راه همیشه مسلوک باشد." (سهروردی، ۱۳۷۴: ۲۶)

نیز "و کلا نقص علیک من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعظه و ذکرى للمؤمنین." (سوره هود، آیه ۱۲۰) و یکایک از اخبار رسولان بر تو می خوانیم، اخباری که با آن دلت را استوار می داریم. و در این قرآن حق و پندی و یادکردی برای مؤمنان برایت آمده است.

صوفیان در روش تربیتی خاص خود، تکالیف و ریاضت های فراوانی را متحمل می شدند. اما میزان این سختی ها به اندازه توان و وسع هر یک از آنها بوده است. غزالی هدف ریاضت برای مرید را دفع رذایلی مانند بخل و خشم و سپس هدایت او بر اعتدال می داند. (محمد غزالی، ۱۳۵۱: ج ۳: ۱۲۲)

روش دیگر در تربیت مرید، روش تلقین سجایای اخلاقی به شکل اوراد است. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۶۰)

روش دیگر، ایجاد روحیه نشاط برای افزونی همت و پشتکار مریدان است که گاهی با تشویق، سماع، تفریح و گشت و

گذار و رفتن به دامن طبیعت، افسردگی و دلتنگی را جبران کرده اند. (پناهی، ۱۳۷۸: ۱۶۰)
تصوف، تبعیض قائل شدن بین مریدان را هشدار داده است. (محمد غزالی، ۱۳۵۱: ج ۳: ۶۹۳) و صوفیان در مجموع به
جمیع امور و حالات روحی مرید توجه داشته اند و سعی کرده اند از ظاهر، باطن و از حالات روحی مریدان غافل نباشند.

نتیجه

اخلاق، خوی و ملکه ای است در موجود ذی شعور و اراده که منشأ افعال است، و این افعال برخی فطری و برخی اکتسابی و تحت تأثیر علم و اراده انسان ها است اخلاق را در ادیان ایرانی به طور کلی می توان به دو بخش تقسیم کرد: یکی اخلاق در ادیان پیش از اسلام، و دیگری اخلاق در اسلام. در دین زرتشت، هدف علم اخلاق رسیدن به مینو و یافتن اندیشه پاک و کرداری منزله از پلیدی است تا به یاری "سپندار مینو یا اهورا" برخیزند، و انگر مینو یا اهریمن را از پای درآورند. اخلاق در اسلام، شامل تمام زمینه های شخصی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و غیره می شود و این موارد با عقاید دینی ارتباطی تنگاتنگ دارد و غیر ممکن است که از هم جدا شوند. در اسلام به وجود فضایی مانند مسئولیت نسبت به خدا، عدل، بخشندگی، صداقت، تعاون، برادری، ایثار و الخ تأکید می شود.

علاوه براین، تأثیر اخلاق صوفیه در ادبیات فارسی را نمی توان نادیده گرفت. زیرا ادبیات عرفانی یکی از ارکان ادبیات فارسی است. از نظر صوفیه، انسان باید همواره با هوای نفس و شهوت مبارزه کند و بر اساس این افکار، نهایت و مقصد اخلاق صوفیان این می باشد که تنها خداوند را بطلبند و لذت های دنیوی را ترک کنند و با نفس و شهوت خود مبارزه کنند و از طریق این اعمال به درک حقیقت نائل شوند. برای رسیدن به این هدف صوفیان نیز به علم اخلاق که منشأ افعال آدمی است، اهمیت زیادی داده اند.

فهرست منابع و مآخذ

۱. قرآن کریم
۲. احیاء علوم الدین، چهار جلد، ابو حامد محمد غزالی، ترجمه مؤیدالدین محمد خوارزمی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۵۱
۳. اخلاق نیکوماخس، جلد اول و دوم، ارسطالیس، ترجمه سید ابراهیم ابوالقاسم پورحسینی، انتشارات دانشگاه تهران، (چاپ دوم)، ۱۳۸۱
۴. اخلاق عرفانی، مهین پناهی، انتشارات روزنه، تهران، ۱۳۷۸
۵. اوصاف الاشراف، خواجه نصیرالدین طوسی، به کوشش دکتر ایرج گل سرخی، نشر علم، ۱۳۷۶.
۶. جمهور، افلاطون، ترجمه فواد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، (چاپ چهارم)، ۱۳۶۰.
۷. حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه، سنائی غزنوی، به تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۷.
۸. عوارف المعارف، شیخ شهاب الدین سهروردی، ترجمه ابو منصور بن عبد المؤمن اصفهانی، به اهتمام قاسم انصاری، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، (چاپ دوم)، ۱۳۷۴.
۹. کیمیای سعادت، دو جلد، ابو حامد محمد غزالی، به کوشش حسین خدیوچم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، (چاپ دوم)، ۱۳۸۰
۱۰. مثنوی معنوی، جلال الدین مولوی محمد بن محمد الحسین البلخی ثم الرومی، به سعی و اهتمام رینولد الین

- نیکلسون، انتشارات امیر کبیر، تهران، (چاپ چهاردهم)، ۱۳۸۱
۱۱. مرصاد العباد، نجم الدین ابو بکر بن محمد بن شاهاور بن انوشیروان رازی معروف به دایه، به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، (چاپ نهم)، ۱۳۸۰
۱۲. مصیبت نامه، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، به اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، انتشارات زوار، تهران، (چاپ پنجم)، ۱۳۸۰
۱۳. منطق الطیر، شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات سخن، تهران ۱۳۸۳.

۱۴. Lambton, A.K.S., “ Quis custodiet custodies: Some reflection on the persian theory of government”, *Studia Islamica* ۵, ۱۹۵۶, pp.۱۲۵-۱۴۸.
۱۵. Rahman, F., “ AKLAQ”, *Encyclopeadia Iranica*, vol. ۱, ed. Yarshater, E., London, Boston and Henley, ۱۹۸۵, pp.۷۱۹-۷۲۳.